

فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال هشتم، شماره ۲۰، تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۹۱-۲۱۴

**بررسی عزل و انزال قاضی از دیدگاه فقه امامیه**

محمدعلی یحیی زاده<sup>۱</sup>

دکتر محمد مهدی کریمی نیا<sup>۲</sup>

زهرا منفرد<sup>۳</sup>

علیرضا دستجانی فراهانی<sup>۴</sup>

**چکیده:**

انسان موجودی است اجتماعی، زندگی اجتماعی علی رغم مزایایی که دارد، گاهی در اثر تراکم حقوق افراد با یکدیگر، باعث منازعاتی می گردد که طبعاً در بسیاری از این منازعات برای حل و فصل به قضات مراجعه خواهد شد، که در این صورت برای حفظ نظام اجتماعی از هرج و مرج و احقاق حقوق طرفین دعوا، نیازمند افرادی هستیم که دارای خصوصیات ویژه مثل علم به احکام شرعی و ملکه عدالت باشند، که به چنین افراد قاضی گفته می شود. نظام قضایی در حکومت اسلامی، یکی مهمترین ارکان محسوب می شود، به گونه که جایگاه این منصب بنابر آنچه که در روایات و کتب فقهی نیز آمده است، دارای اختصاصاتی می باشد که از جمله آن می توان به الهی بودن آن اشاره کرد. با توجه به اهمیت بسیار زیاد این منصب، قضات در ضمن این که باید دارای شرایطی مخصوص باشند، ملزم هستند که این شرایط را حفظ کنند، زیرا عدم حفظ این شرایط گاهی منجر به عزل قاضی و گاهی منجر به انزال قاضی می شود.

کلیدواژه‌ها: قاضی، عزل، انزال، عدالت، فقه، قضاوت.

۱. سطح سه (کارشناسی ارشد)، رشته حقوق جزا و جرم شناسی، حوزه علمیه قم، پژوهشگر، mo.a.yahya@gmail.com

۲. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم، نویسنده مسؤل،

kariminia@quran.ac.ir

۳. سطح دو (کارشناسی)، رشته علوم حوزوی، معلّم و فعّال فرهنگی، Zahramonfared01@gmail.com

۴. طلبه حوزه علمیه قم در مقطع خارج فقه و اصول، دانش آموخته کارشناسی ارشد، رشته حقوق جزا از مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم،

ایران، مسؤل اجرایی همایش بین المللی علوم انسانی اسلامی در اندیشه علامه مصباح یزدی، a.r.d.farahani1371@gmail.com

## مقدمه

از آنجا که انسان‌ها موجوداتی ذاتاً مدنی بالطبعند، لذا مجبورند که با هم به صورت جمعی زندگی کنند. زندگی جمعی گاهی هم همراه با منازعات می باشد، که طبعاً در بسیاری از این منازعات برای حل و فصل به قضاوت مراجعه خواهد شد، که در این صورت برای حفظ نظام اجتماعی از هرج و مرج و احقاق حقوق طرفین دعوا، نیازمند افرادی هستیم که دارای ملکه عدالت، شرایط و معلومات کافی نسبت به احکام شرع داشته باشند. از این رو، می توان گفت که نظام قضایی، یکی از مهم ترین ارکان حکومت چه در حکومت اسلامی و چه غیراسلامی است، به گونه ای که قاضی به عنوان بازو و یکی از قوای محرکه در هر حکومت محسوب می شود، که در روایات و کتب فقهی به این مهم نیز اشاره شده است. قاضی در نظام دینی و اسلامی دارای شرایط است، که اگر آن شرایط از ابتدا در قاضی وجود نداشته باشد و یا اگر در ابتدا وجود داشته، ولی بعداً آن صفت را از دست بدهد، موجب عزل و یا انزال قاضی از منصب قضاوت می شود، از این رو در این سعی شده است، که اسباب و علل عزل و انزال مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

### (۱) مفهوم شناسی

برای تبیین درست و توضیح بیشتر موضوع بحث لازم و ضروری است که مفردات، موضوع تحقیق مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

#### (۱-۱) مفهوم عزل در لغت و اصطلاح

##### (۱-۱-۱) مفهوم لغوی عزل

اهل لغت برای واژه عزل چند معنا ذکر نموده اند که عبارت است از: کنار گذاشتن، دور افکندن، کناره گیری کردن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ۴۴۱) و مشتقات این واژه در قرآن مجید نیز به کار رفته آمده است، مرتبه اول در آیه ۴۲ سوره هود است که می فرماید:

«وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» (هود/۴۲)؛

و آن کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوه‌ها حرکت میداد؛ «در این هنگام» نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود صدا زد پسر، همراه ما سوار شو، و با کافران مباش». (مکارم، ترجمه قرآن).  
کلمه معزل در این آیه قرآن به معنی «گوشه» است، در آیه دیگر از قرآن کریم واژه عزل به کار رفته است:

«تُرْجَىٰ مِنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنَهُمْ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا» (احزاب/۵۱)؛

از همسرانت هر کدام را خواستی می‌توانی (نوبت او را) مؤخرداری و هر که را خواهی نزد خود جای دهی، و بر تو باکی نیست هر کدام را که (برای مدتی) ترک کرده‌ای دوباره طلب کنی؛ این (حکم) برای آن که چشمانشان روشن شود و ناراحت نشوند و همه‌ی آنان به آنچه در اختیارشان می‌گذاری راضی باشند مناسب‌تر است، و خداوند آنچه را در دل‌های شماست می‌داند، و خداوند دانا و بردبار است».

«موعد» هر یک از همسرانت را بخواهی می‌توانی به تأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ و هرگاه بعضی از آنان را که برکنار ساخته‌ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این حکم الهی برای روشنی چشم آنان، و این که غمگین نباشند و به آنچه به آنان می‌دهی همگی راضی شوند نزدیکتر است؛ و خدا آنچه را در قلوب شماست می‌داند، و خداوند دانا و بردبار است «از مصالح بندگان خود با خبر است، و در کيفر آنها عجله نمی‌کند». در این آیه عزل به معنای برکنار ساختن به کار گرفته شده است

## ۲-۱-۱) مفهوم اصطلاحی عزل

واژه عزل در ابواب مختلف فقه مثل باب های نکاح، دین، زکات، صدقات و وکالت به کار رفته است. به طور مثال در باب نکاح، فقها بحث نموده اند که عزل عبارت است از بیرون ریختن منی پس از دخول، (حلی، علامه، ۱۳۸۸، ص ۵۷۶) و در باب زکات فقها گفته اند، اگر مستحق زکات موجود نبود، عزل به معنی کنار گذاشتن زکات برای مالک جائز است (طباطبایی، یزدی، ۱۴۱۹، ج ۴، ۸۹) و در باب وکالت نیز عزل به معنای برکنار کردن وکیل می باشد که دارای صور و احکام مخصوص به خود است (عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ۲۸۹).

حاصل آن که از میان معانی ذکر شده در بالا آنچه با مقصود ما هماهنگی کامل دارد، معنی باب وکالت است که قاضی توسط شخصی یا نهادی از این منصب کنار گذاشته می شود.

## ۲-۱-۲) انعزال در لغت و اصطلاح

### ۱-۲-۱) انعزال در لغت

انعزال مصدر باب انفعال از ریشه عزل «ع ز ل» می باشد، برای این کلمه چند معنی ذکر شده است که از جمله آن می توان به گوشه گزیدن؛ دور شدن، برکنار شدن، معزول شدن است. (دهخدا، ۱۳۴۱، ۱۳۲۵۷؛ عمید، ۱۳۸۹، ۱۸۱).

### ۲-۱-۲) انعزال در اصطلاح

واژه در اصطلاح فقهی به معنی برکناری قهری است، بر خلاف عزل که شخص را برکنار می نمایند، در این جا شخص به خاطر عاملی که بر وی عارض می شود، قهراً برکنار می شود، در کتاب فرهنگ فقه نیز چنین آمده است که:

«کسی که به خاطر شایستگی یا برخورداری از شرایط خاص، از سوی دیگری عهده دار کاری شده است مانند وکیل در وکالت، وصی در وصیت، قاضی در قضاوت و متولی موقوفه در وقف در

صورت از دست دادن شایستگی یا فقدان شرط، به طور قهری از سمت خود بر کنار می شود و نیازی به عزل وی نیست.» (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶، ج ۱، ۶۹۹)

حاصل این که مقصود ما نیز از انزال چنین است که در چه صورتی قاضی قهراً بر کنار می شود و نیاز به تشریفات خاصی ندارد.

### ۱-۳) مفهوم قاضی در لغت و اصطلاح

#### ۱-۳-۱) مفهوم لغوی قاضی

قاضی از ریشه قَضَى می باشد و ریشه این واژه با مشتقات آن دارای معانی مختلفی می باشد، از جمله معانی ای که لغویون برای قضا ذکر می کنند عبارت است از: قَضَى يَقْضِي قَضَاءً وَ قَضِيَّةً یا حکم. و قَضَى إِلَيْهِ عَهْدًا یعنی وصیت کردن. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ۱۸۵)

ابن اثیر می گوید: «همانا در حدیث ذکر «القضاء» تکرار شد و اصل این کلمه قطع و فصل است، گفته می شود: «قَضَى يَقْضِي قَضَاءً فَهُوَ قَاضٍ: زمانی که حکم کند و فصل خصومت کند. و قضا شیء احکام و امضاء و فارغ شدن از آن است.» (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۴، ۷۸).

اسماعیل بن عباد صاحب نیز در المحيط اللغه می گوید: «قَضَى يَقْضِي قَضَاءً وَ قَضِيَّةً: یعنی حَكَمَ وَ قَضَى إِلَيْهِ عَهْدًا: یعنی وَصِيَّةً وَ الْإِنْقِضَاءُ: یعنی فَنَاءُ الشَّيْءِ وَ ذَهَابُهُ» (صاحب، اسماعیل، ۱۴۱۴، ج ۵، ۴۶۲) یعنی حکم کردن و قضا الیه عهدها یعنی وصیت کردن و انقضاء یعنی فناء شی و از بین رفتن آن.

واژه قضا و مشتقات آن در آیات متعددی به کار رفته است، «وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره/۱۱۷) و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «موجود باش» و آن، فوری موجود می شود، همچنان که مشخص است در اینجا قضا به معنی حکم آمده است.

و یا در آیه دیگر می خوانیم:

«قَالَتْ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ» (آل عمران/ ۴۷)؛

حضرت مریم گفت: «پروردگارا، چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟ خطاب شد «خداوند، اینگونه هر چه را بخواهد می‌آفریند، هنگامی که چیزی را مقرر دارد فقط به آن می‌گوید: «موجود باش» آن نیز فوراً موجود می‌شود»؛  
واژه قضا در این آیه به معنی مقرر داشتن است.

هم چنین در سوره غافر آمده است:

«وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»،  
(غافر/ ۲۰)؛

یعنی خداوند بحق داوری می‌کند، و معبودهایی را که غیر از او می‌خوانند هیچ گونه داوری ندارند؛ خداوند شنوا و بیناست»؛

همان گونه معلوم است، واژه قضاء در این آیه به معنی داوری و قضاوت کردن است.

## ۲-۳-۱) مفهوم اصطلاحی قضا

مرحوم شیخ انصاری در کتاب القضاء چنین می‌فرماید: «قضاء اصطلاحاً و شرعاً عبارت است از ولایت حکم کردن شرعی بر مردم، برای کسی که در جزئیات قوانین شرعی اهلیت فتوی دارد و این حکم بر اشخاص معین از همه مردم است که موجب اثبات حقوق مردم، و استیفاء آن حقوق می‌گردد.» (دزفولی، ۱۴۱۵، ۲۵).

و همچنین شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: «قضاء عبارت است از ولایت شرعی حکم، برای کسی که اهلیت فتوا در جزئیات قوانین شرعی دارد، برای اشخاص معین از مردم که موجب اثبات حقوق و اخذ آن برای صاحب حق. همچنین مبدء قضاء ریاست بر مردم در امور دین و دنیا است و غایت آن رفع منازعه بین مردم» (عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۳۲۵)

نزدیک به همین معنا در عبارت مرحوم فاضل هندی نیز دیده می شود، «قضاء عبارت است از ولایت شرعی بر حکم دادن، برای کسی که اهلیت فتوا دادن در جزئیات قوانین شرعی را داد، بر اشخاص معین که متعلق آن اثبات حقوق و اخذ و رساندن آن حق به مستحق آن است.»<sup>۱</sup> در جای دیگر این گونه آمده است «قضاء در اصطلاح شرع و متشرعه عبارت است از ولایت بر حکم و منصب که قرار داده شده است از ناحیه خداوند متعال یا از ناحیه معصوم برای کسی که واجد شرایط افتاء است اولاً، و مسائل قضاء را می شناسد ثانیاً و مبدأ آن رئاست کلیه در امور دین و دنیا است و آن شاخه ای است از درخت ریاست عامه که مجعول است برای نبی، و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین، که غایتش احقاق حق و ابطال باطل و قطع منازعه بین مردم است که از متمم های نظام نوع انسانی است» (مشکینی، بی تا، ۵۷۳).

همچنان که از تعاریف فقها مشخص است، به حکومت برای رفع نزاع بین مردم قضاء و کسی که این کار را انجام میدهد، حاکم و قاضی گویند که مقصود ما نیز در عنوان تحقیق همین معنا می باشد.

## ۲) انواع قاضی

### ۱-۲) قاضی مطلق

قاضی مطلق به قاضی ای گفته می شود که به طور مطلق در همه ابواب و در هر مکان و برای همه مردم می تواند قضاوت نماید، این شخص بنابر نظر اکثر فقها باید اولاً دارای اجتهاد مطلق یعنی در همه ابواب فقه باشد، ثانیاً باید دارای تمام شرایطی که در فقه برای یک قاضی آمده است را داشته باشد، که عبارت است از بلوغ، عقل ایمان، طهارت مولد، مرد بودن، دارای حافظه و قدرت نوشتن و سایر شرایطی که در این باب آمده است (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۳۸؛ خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ۴۰۷).

۱. اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج ۱۰، ص ۵.

## ۲-۲) قاضی تحکیم

تحکیم عبارت است از حکم قرار دادن کسی جهت داوری میان دو طرف متخاصم و متنازع که از آن به مناسبت در باب های جهاد، نکاح و قضاء سخن رفته است، اما تحکیم در قضاوت به این معنا است که چنان که گذشت، قاضی دوگونه است: قاضی منصوب که از جانب امام (ع) به نصب عام یا خاص به این سمت گمارده می شود و قاضی تحکیم که توسط دو طرف دعوا تعیین می گردد. (جمعی از پژوهشگران، همان، ج ۲، ص ۳۷۶).

در کتب فقها در مورد شرایط این قاضی اختلاف نظر وجود دارد برخی از فقها قائل به برابری شرایط قاضی تحکیم و مجتهد هستند، اما در مثل جواهر الکلام برای قاضی تحکیم، شرایطی که ذکر شده است، عبارت است از عقل، اسلام و عدالت و در اینکه آزاد بودن و مرد بودن نیز شرط است یا نه، بین فقها اختلاف وجود دارد. (النجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۱۱۲)

مرحوم شیخ انصاری در کتاب قضا و شهادات به سه مساله مهم «نفوذ حکم قاضی تحکیم، اشتراط و عدم اشتراط رضایت به حکم قاضی، سوم این که آیا در عصر غیبت قاضی تحکیم متصور است یا خیر؟» که در این قسمت این مباحث به صورت مختصر به مورد بررسی قرار می گیرد.

### ۲-۲-۱) نفوذ قاضی حکم قاضی تحکیم

همان طور که گفته شد مرحوم شیخ انصاری ابتدا موضوع نفوذ حکم قاضی تحکیم را بررسی کرده و می فرماید: «آیا حکم قاضی تحکیم نفوذ دارد؟ بعد جواب می دهند که بر این مسأله احکامی مترتب می شود، چنانچه اگر اهل بلد قاضی ای را نصب کنند، که ولایتش ثابت نیست، عمل به حکم آن لازم نیست، اما اگر دو نفر که با هم مشکلی دارند و تراضی می کنند، که یک نفر که بین شان قضاوت کند، عمل به این حکم لازم است و در این امر اختلافی نیست.» (دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۴۵-



### ۲-۲-۲ رضایت به حکم قاضی تحکیم

مرحوم شیخ انصاری در مورد رضایت متحاکمین بعد از حکم قاضی تحکیم به دو قول اشاره می کند، «یکی از اقوال که در مبسوط هم انتخاب شده، که اخذ متیقن است و اقوا عدم قبول است» رضایت نیاز ندارد» و در قواعد علامه اشکال گرفته شده است در ثبوت حبس و استیفاء عقوبه و گفته است که نفوذ ندارد در حق غیر مترافعین حتی نمی تواند دیه قرار دهد بر عاقله که راضی بر حکمش هستند که این کلام نیکو است.» (همان، ۴۶).

### ۲-۲-۳ وجود قاضی تحکیم در عصر غیبت

مرحوم شیخ در پاسخ به این موضوع که آیا قاضی تحکیم در عصر غیبت متصور است یا خیر؟ می فرماید: «بنا بر نظر برخی از فقها مثل شهید ثانی در روضه که هر آنچه که برای قاضی مجتهد شرط است برای قاضی تحکیم هم شرط می باشد، در عصر غیبت، ما قاضی تحکیم نخواهیم داشت، زیرا در این هنگام، خود آن قاضی شرایط قضاوت برای عموم را خواهد داشت لذا قاضی تحکیم بودن معنا ندارد، هرچند ما مستندی برای اعتبار شروطی که ذکر شده است ندیدیم.» (همان، ۴۷)

### ۲-۳-۱) قاضی مأذون

منظور از قاضی مأذون، قضاوت مجتهد متجزی و یا غیرمجتهدی است که با اذن و اجازه مجتهد جامع شرایط به کار قضاوت اشتغال دارد، در این قسم، قاضی در قضاوتش مستقل نیست، بلکه منصوب از سوی دیگری است. مجتهد متجزی و نیز کسی که از مجتهد جامع شرایط تقلید می کند در صورت اذن مجتهد جامع شرایط می تواند قضاوت کند و براساس تقلید به داوری در میان مردم بپردازد و حکم قضایی صادر کند، امام خمینی در این باره می فرماید:

در قسم اول، قاضی مجتهد جامع شرایط است و لازم نیست که هیچ کسی او را نصب کند، ولی در قسم دوم، در بعضی از احوال که قضاوت زیاد است و افراد به آن زیادی نیستند که بتوانند

همه مراکز قضاوت را قاضی واجد همه شرایط گذارند و قاضی واجد شرایط کم است، در این صورت فقیه مجتهد عادل، اشخاصی را که مورد اطمینان هستند که اجتهاد را هم نمی دانند، ولی از کتاب هایی که در این باب نوشته شده است می توانند مسائل قضا را بفهمند و مورد اطمینان هم هستند و ظاهراً عادل هم هستند اینها را نصب می کند که قضاوت کنند. (خمینی، بی تا، ج ۱۲، ۲۱۳) از طرف من هم مجازند که جعل قضاوت کنند تا قضاوت شرعی بشود. (همان، ۲۷).

با این جهت گیری فقهی حضرت امام خمینی زمینه حل مشکل قضاوت در کشور فراهم شد، در قانون نیز مقرر گردید که به دلیل نداشتن مجتهد جامع شرایط به قدر کفایت، شورای عالی قضایی از لیسانسیه های قضایی الهیات، علوم قضایی و اداری و طلب با سابقه که دو سال خارج فقه خوانده باشند استفاده کند. (مدنی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۲۸۲).

با توجه به قوانین موجود، قضات امروز که از جمله قضات مأذون نیز به شمار می آیند از جهات مختلف دارای محدودیت مثبت هستند که از آن به صلاحیت در حقوق تعبیر می شود؛ که شامل صلاحیت ذاتی، صلاحیت نسبی، صلاحیت محلی، صلاحیت شخصی و صلاحیت اضافی می شود. وجود این صلاحیت ها موجب می شود که فی الجمله عدالت قضائی بیشتر رعایت شود. زیرا، اولاً که در حیطه تخصصی خود به قضاوت بپردازند، و ثانیاً در محلی قضاوت می کنند که به آنها مجوز داده شده است و ثالثاً بین انواع پرونده از جهت اهمیت نیز به قضات با سابقه بیشتر و متخصص در آن امر مجوز رسیدگی داده می شود.

### ۳) اسباب عزل و انعزال قاضی در فقه امامیه

یکی از مباحث که در حوزه عزل قاضی مطرح می شود این است که آیا قاضی بدون دلیل و سبب عزل می شود، برخی از فقها تردید کرده اند، ولی نظر مشهور این است که هیچ گاه امام (ع) قاضی را

بدون دلیل و جهت از مقام قضاوت عزل نکرده است، بنا بر این در بخش عوامل که موجب می شود قاضی از مقامش عزل شود مورد بررسی قرار می گیرد.

### ۳-۱) اسباب عزل قاضی

#### ۳-۱-۱) وجود مصلحت

فقها اولین سبب برای عزل قاضی را وجود مصلحت برای عزل و پیدا شدن فردی اکمل از قاضی موجود، دانسته اند، مرحوم محقق در شرایع فرموده اند: «اما اگر امام یا نایب امام نظر در عزل قاضی داشته باشند به دلیلی مثل وجود مصالحی یا این که فردی کامل تر از قاضی موجود، وجود داشته باشد جائز است که ایشان مراعات مصلحت کند.» (حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۸۶۳)

مرحوم علامه حلی، در جلد سوم قواعد الاحکام، در کتاب القضاء، یک فصل را اختصاص به بحث عزل و انعزال قاضی داده است، «قاضی منعزل نمی شود مگر با دو امر، سپس ایشان ابتدا به اسباب انعزال می پردازند، در امر دوم هم به صورت کاملا مشروح ادامه اسباب انعزال را بیان می دارند؛ و در میان توضیحات مباحث مربوط به انعزال در مورد عزل، یک جمله می گویند! ایشان می فرماید: «اگر امام یا نایب امام مصلحتی در عزل قاضی ببیند یا این که قاضی بهتر و کامل تری را پیدا کند، میتواند قاضی را عزل کند و همچنین آیا جایز است قاضی بدون علت عزل شود یا خیر در آن ابهام وجود دارد.» (حلی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۲۳).

صاحب کنز الفوائد نیز روشی مانند مرحوم علامه حلی دارند، ایشان نیز مانند علامه حلی در جلد سوم کنز الفوائد در کتاب القضاء همان مطالب را می آورند، یعنی ابتدا کلام مرحوم صاحب شرایع را می آورند و نقد می کنند، منتها در نهایت همان مطالب را می آورند و همان ایراد عدم تفکیک اسباب انعزال با عزل بر ایشان نیز باقی است، ضمن این که سبب عزل را در بین مساله عزل اقتراحاتی بیان می دارند نه به صورت مستقل که در ذیل کلام ایشان می آید: «آیا جائز است که قاضی بدون دلیل عزل شود یا خیر؟ در این کلام نظری است. می گویم آیا جائز است برای قاضی که نائیش

را بدون دلیل عزل کند، یعنی کاری نکرده باشد که موجب عزل شود و مصلحتی هم که مقتضی عزل باشد، وجود نداشته باشد، مثل وجود کسی که اکمل از قاضی موجود باشد؟ در این کلام نظری است.» (عمیدی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۴۵۱).

همچنان که مشخص است ایشان در بین سبب عزل اقتراحی، سبب عزل غیر اقتراحی قاضی را بیان می کنند که عبارت است از وجود مصلحت برای عزل قاضی منصوب.

مرحوم فخر المحققین نیز در ایضاح الفوائد همان سبک جناب علامه و صاحب کنز الفوائد را دارند، متنها در مورد سبب عزل مورد نظر ما کلامی نمی آورند و فقط به کلام علامه استناد می کنند. (حلی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۰۳).

مرحوم فاضل هندی هم اسباب عزل قاضی را وجود مصلحت برای عزل و یافت شدن فردی اکمل از قاضی می داند و می فرماید: «اگر امام یا نایب ایشان مصلحتی در عزل قاضی که مستجمع تمام شرایط است یا این که فردی اکمل حتی در یکی از شرایط از قاضی موجود پیدا کند، آن قاضی وجوباً یا جوازاً عزل می شود.» (اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۵).

## ۲-۱-۳) عزل بدون علت

اما در مورد عزل بدون دلیل، مرحوم صمیری در غایه المرام هم فرمایند، در این باره دو نظر وجود دارد، اصل اولی این است که اگر به مصلحت باشد، که منعی نیست، اما در این که بدون سبب و مصلحت قاضی را عزل کنند نظر شیخ در مبسوط و محقق حلی در شرایط عدم جواز است و علامه در شرح ارشاد هم همین قول را پذیرفته اند اما در تحریر قائل به جواز هستند. علت این قول هم این است که می فرماید ولایت ثابت به نظر امام یا نایبش ثابت می شود، پس اختیار تابع منوب است مثل وکالت پس اگر سوء ظن برای امام حاصل شود عزل قاضی قطعاً برای وی جایز است و غلبه ظن نیز کفایت می کند که علامه در تحریر به این قائل هستند. (صمیری، بی تا، ج ۴، ص ۲۱۹).

مرحوم صاحب جواهر قائل به جواز این فعل هستند و می فرمایند، قاضی نیز مثل وکیل و وصی است که همچنان که قابل جعل است، قابل رفع هم هست. و این که بخواهد فعل عبث باشد «مطابق نظر مرحوم صاحب شرایع» این کلام مصادره به مطلوب است. (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۴۰، ص ۶۱).

از متأخرین مرحوم گلپایگانی در کتاب القضاء ابتدا نظر محقق را نقل کرده و آن را رد می کند، ایشان می فرمایند: «نظر مرحوم محقق در شرایع عدم جواز است، به دلیل عبث بودن این که از معصوم قبیح است که فعل عبث انجام دهد، بعدا ایراد می گیرد، که اگر که امام عزل نمود، دیگر عبث نخواهد بود، سپس می فرماید که ما قبلا بیان کردیم که ولایت بر قضاء امری اعتباری است که قابل جعل است مثل زوجیت و ملکیت و امثال ذلک، همچنان که شارع جعل کرده که این ولایت برای امام (ع) باشد و سپس رخصت داده به مجتهد در آن؛ آیا مستفاد از نفس تمکن از جعل، تمکن از عزل هم هست؟ جواب می دهند که نسبت به امام (ع) شکی در انزال کسی که عزل می کند نیست، اما نسبت به مجتهد این حرف با ایراد مواجه است، بلکه باید دلیلی نیز وجود داشته باشد که آن هم شرعی باشد، چنین چیزی نیاز به این دارد که بتوانیم اثبات کنیم که هر فعلی که امام می تواند انجام دهد، مجتهد هم بتواند. (گلپایگانی، ۱۴۳۲، ج ۱، ص ۱۲۳).

پس همان گونه که بیان شد، نظر فقها در این مساله متفاوت می باشد، به نظر می رسد، نه امام معصوم، بلکه حتی هر آدمی که قدری عاقل باشد، هیچ فعلی را اقتراحاً یا بدون سبب انجام نمی دهد و این امری مسلم است، حتی همان شخصی که وکیل یا وصی خود را عزل می کند، قطعاً دلیلی دارد که این کار را انجام می دهد و این که برخی از فقها قائل به جواز عزل افتراحتی هستند چه بسا علت عزل را مفروض می دانند.

### ۳-۲) اسباب انعزال قاضی

#### ۳-۲-۱) اثبات عدم وجود کمال در قاضی

بدون تردید کمال از جمله شرایط مهمی، تصدی منصب قضا، می باشد، دلیل این بداهت را هم می توان از نوع فعالیت های یک قاضی به دست آورد. به طور مثال یک قاضی همچنان که مسائل مربوط به قتل، ضرب و جرح و سرقت و امثال این جنایات را باید با زیرکی تمام حقیقت را کشف کند، بلکه حجم بسیار زیادی از مراجعات به وی را مسائل و منازعات مالی به خود اختصاص می دهد، که قاضی باید این مسائل را به درستی درک و تحلیل نماید و سپس حکم قضیه را صادر کند. هر چند به نظر نویسنده در مورد قاضی معنی کمال عقل چیزی بیشتر از مصطلح فقهی است، یعنی عقیده بر این است که قاضی باید در نهایت کیاست و زیرکی و باهوشی باشد، اما با تمام این مطالب مشخص است که قاضی نباید دست کم در امور مالی مغبون شود، ضمن این که سفیه از آنجا که محجور است، ولایت بر کسی نیز ندارد.

بعد از این بیان، اکنون ببینیم، نظر فقها در این مورد چیست؟ آیا از شرایط تصدی منصب قضا،

کمال العقل می باشد، که از فقدش و از بین رفتنش عزل یا انعزال حاصل شود؟

از نظر مرحوم محقق حلی، در قاضی بلوغ، کمال عقل، ایمان، عدالت و طهارت مولد و علم و

ذکورت شرط است» (حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۵۹) مرحوم شهید اول در لمعه این واژه را به صورت

کمال می آورد؛ نه کمال العقل که به نظر باید مقصود ایشان همراه کمال امور دیگری نیز باشد. ایشان

می فرماید: «و باید که قاضی دارای کمال، عدالت و اهلیت افتاء و ذکورت و کتابت باشد.» (عاملی،

۱۴۱۷، ص ۸۹).

مرحوم محمد بن علی بن حمزه در الوسیله الی نیل الفضیله هم واژه کمال را آورده اند و می

فرماید: «کمال با سه چیز ثابت می شود. اول تمامیت در خلق و حکم، دوم توانایی تصمیم گیری

داشته باشد و سوم دارای اخلاق نیکو باشد.» (طوسی، ۱۴۰۸، ۲۰۸) این تعریف ایشان از کمال است که قدری عام تر از کمال عقل عرفی ولی تعریفی درست از کمال عقل می باشد.

مرحوم یحیی بن سعید حلی در جامع الشرایع هم کمال را ذکر کرده اند اما مقصود ایشان از کمال معلوم نیست، کلام ایشان چنین است: «اگر مرد، عاقل، بصیر، کامل، کاتب، عالم به قضا و ... باشد او اهل ولایت قضا است.» (حلی، ۱۴۰۵، ص ۵۲۲).

مرحوم حائری در ریاض المسائل هم از جمله صفات قاضی را کمال العقل می شمارند و می فرماید: «بدان که صفاتی که شرط است در تصدی منصب قضا شش چیز است. بلوغ، کمال عقل، ایمان به معنی اخص و عدالت و طهارت مولد» (حائری، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۵).

همچنان که مشخص است، در بحث شرایط قاضی نظرات بسیار متفاوتی وجود دارد، اما در باب کمال، یا کمال العقل تقریباً اتفاق نظر وجود دارد، هرچند برای فقهی که کمال العقل را ذکر نمی کند چند حالت وجود دارد. یا این که آن فقیه اصلاً این امر را جز شرایط نمی داند که این امر بعید است یا این که از جهت شدت وضوح این امر را ذکر نکرده است که نزدیکتر به واقع چنین است، یا این که این شرط را به صورت های مختلف ذکر نموده اند. گاهی مقصود همان کمال عقلی است که پیشتر ذکر شد و یا مقصود وی کمالی است که امثال شهید اول و ثانی ذکر کردند. در هر صورت اگر فقهی به لزوم وجود این صفت به هر نوع آن قائل بود که با خلل در این صفت وی عزل می گردد یا منعزل می شود. اگر هم التزام به این صفت نداشت که باز هم نتیجه معلوم است، که چنین چیزی مستهجن است.

در پایان نکته ای به ذهن متبادر می گردد و آن این است که مخاطب این حکم کدام دسته از

قضات هستند و فرض اثبات تکلیفشان چیست؟

به نظر می آید از شمار قضات، قاضی مأذون و مجتهد و کسی که با استنباط متصدی این امر شده است می تواند مخاطب این حکم باشد، به طور مثال برای کسی که متصدی این امر است تصور می شد که این شخص که باهوش و دارای کمال العقل است، اما بعداً ثابت شد که خیر این شخص سفیه

است یا معتو است، قطعاً دیگر نمی تواند متصدی این امر باشد. اما این که منعزل می گردد یا خیر؟ به نظر این شخص باید عزل شود تا این که منعزل گردد. چون در نهایت این امور نیاز به تشخیص دارد و تشخیص این که ایشان سفیه است یا خیر؟ بر عهده کارشناس و یا امام یا ولی فقیه خواهد بود، که امام و ولی فقیه باید این شخص را عزل نماید.

### ۳-۲-۲) عروض جنون و اقسام آن در قاضی

در فقه و قانون مدنی، مجنون به دو اعتبار تقسیم شده است: به اعتبار اتصال و عدم اتصال جنون به زمان کودکی و به اعتبار دائمی یا ادواری بودن جنون.

#### ۳-۲-۲-۱) جنون به اعتبار اتصال و عدم اتصال به دوران کودکی

در این تقسیم بندی، مجنون، به اعتبار زمان ابتلا به جنون، به دو گروه تقسیم شده است، مجنونی که جنون او متصل به دوران صغر است و مجنونی که جنون او متصل به ایام صغر نیست، که البته به این تقسیم بندی در ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی اشاره شده است و هر دو قسم محجورند و کلیه تصرفات و اعمال حقوقی آنان باطل است؛ اما مجنونی که جنون او متصل به دوران صغر است، چنانچه ولی خاص داشته باشد، به قیم احتیاجی ندارد و سرپرستی او با ولی خاص است. اما قسم دوم که جنون او بعد از صغر حاصل شده است، تعیین قیم برای او ضروری است، هر چند دارای پدر و جد پدری باشد.

#### ۳-۲-۲-۲) جنون ادواری و غیر ادواری

مجنونان به اعتبار استمرار و عدم استمرار به دو قسم دائمی و ادواری تقسیم شده است، که به

صورت مختصر بیان می شود.

**الف) مجنون دائمی (اطباقی)**



مجنون دائمی «اطباقی» به کسی گویند که وضعیت جنون او همیشگی است و در تمام مدت عمر، از نعمت عقل بی بهره است، چنین شخصی اهلیت اعمال هیچ حقی از حقوق خود را ندارد و تمام معاملات او، اعم از معوض و غیر معوض و مالی و غیر مالی، باطل است، مجنون دائمی مطلقاً نمی تواند هیچ تصرفی در اموال و حقوق مالی خود، ولو با اجازه ولی یا قیم خود، بنماید.

### ب) مجنون ادواری

مجنون ادواری به کسی گویند که در قسمتی از سال مبتلا به جنون است، ولی در قسمتی دیگر در سلامت عقلی به سر می برد، چنین شخصی، در حالت جنون، فاقد اهلیت استیفا است و نمی تواند حقی از حقوق خود را استیفا نماید، ولی در حالت سلامت عقل، اگر از سایر جهات مانعی نباشد، دارای اهلیت است و معاملات او در این حالت نافذ است. مجنون ادواری در حال جنون نمی تواند تصرف در اموال خود بنماید.» (<http://yo.ir/hxkkz>)

### ۳-۲-۳) عروض فسق در قاضی

بدون تردید اگر ثابت شود که قاضی فاسق است، انزال وی از منصب قضاوت قطعی است؛ به این دلیل که اولاً مبنا ما کلام مرحوم محقق حلی در شرایع الاسلام است که بر این اساس چون وجود عدالت و ایمان برای قاضی از بدیهیات است، لذا چون ایشان از عدالت خارج شده است و خروج از عدالت مانع از ولایت می گردد، پس این شخص نمی تواند ولی غیر باشد، برای این مطلب که وجود ایمان و عدالت برای قاضی واجب است، علاوه بر این که مطلبی بدیهی است، سخن شیخ انصاری نیز وجود دارد که ایشان ادعای اجماع می نمایند: «مطلب اول: در قضاوت شرط است که قاضی، دارای بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و طهارت مولد باشد به اجماع محقق و منقول که در مسالک و کفایه و ریاض آمده است.» (دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۲۹). عین همین شرایط را شهید ثانی در حاشیه ارشاد، بیان کرده است « برای کسی که می خواهد متصدی منصب قضا باشد، شرط است که بالغ، عاقل باشد و دارای ایمان و عدالت باشد. (عاملی، شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳).

### ۱-۲-۳) اسباب فسق

واژه فسق، به ارتکاب گناه و ترک فرمان خدا اطلاق می‌شود، فقها فسق را در مقابل عدالت می‌دانند و اسباب آن را اول، ارتکاب کبیره و دوم اصرار بر صغیره می‌دانند، به طور مثال مرحوم میرزای قمی در غنائم الیام فی مسائل الحلال و الحرام می‌فرماید:

«مراد از فسق همانا ارتکاب کبیره است و اگر چه با اصرار به گناهان صغیره باشد، النهایه فسق

مقابل عدالت است و صدق نمی‌کند بر مجرد انجام فعل صغیره.» (گیلانی، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۴).

همچنین مرحوم مولی محمد بن احمد نراقی در مشارق الاحکام گفته‌اند: «تحقیق این است که

اگر فسق تفسیر شود به چیزی که مخالف عدالت است، واسطه‌ای بین عدالت و فسق نخواهد بود؛ به

این جهت که تقابل بین اینها تقابل بین وجود و عدم است و اگر چه تفسیر شود به خروج از طاعت

خداوند سبحان و ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره یا به ملکه آن و اگر چه موفق نشده باشد که

معصیت کرده باشد به واسطه مانعی مانند این که اسباب معصیت نبوده یا خوف یا مرضی بوده نه به

دلیل ورع دینی.» (نراقی، بی تا، ص ۱۶۴-۱۶۵).

برخی دیگر از فقها مثل مرحوم محقق داماد در کتاب الحج خود اسباب فسق این گونه تعریف

نموده‌اند: «فسق مردد است بین ارتکاب کبیره همراه با اصرار بر صغیره و بین ارتکاب کبیره چه بر

صغیره اصرار داشته باشد یا نداشته باشد.» (یزدی، محقق داماد، ج ۲، ۳۶۱).

و در تعریف گناه کبیره مشهور آن است که: گناه کبیره هر گناهی است که حق تعالی در قرآن

وعدۀ عقاب بر آن فرموده است و اخبار بسیار دلالت بر این دارد. مرحوم آیت الله بهبهانی ضمن این

تعریف مصادیق گناهان کبیره را بیان می‌دارند: «و آنچه در احادیث از جمله کبائر شمرده‌اند این

است: شراب خوردن، و زنا کردن، و ربا گرفتن، و عاق والدین شدن، و لواطه کردن، و کسی را به

ناحق کشتن، و دزدی کردن، و مال یتیم به ناحق خوردن، و خوردن مردار، و خون، و گوشت خوک،

و آنچه به غیر نام خدا کشته شده باشد، مگر در وقت ضرورت، و رشوه گرفتن، و قمار بازی، و کم

کشیدن، و کم پیمودن، و نسبت زنا به عقیفه دادن، و به دروغ گواهی دادن، و از رحمت الهی ناامید

بودن، و از مکر و حیلۀ خدا خاطر جمع بودن، و اعانت ظالم کردن، یعنی: در ظلم، و میل قلبی به ظالم کردن، و عمداً قسم دروغ خوردن، و حق مردم را حبس نمودن، با مطالبۀ صاحب و امکان دادن، و دروغ گفتن، و تکبر کردن، و اسراف نمودن، و تبتیر کردن، و خیانت نمودن و استخفاف به حجّ کردن، و با دوستان خدا جنگ کردن، و به لهو و استعمال آلات آن مشغول شدن، و اصرار بر گناهان نمودن، و از برای خدا شریک قرار دادن، و سحر و جادو کردن، و در غنیمت جهاد خیانت کردن، و زکات ندادن، و کتمان شهادت کردن، و قطع رحم نمودن، و عمداً ترک نماز واجب کردن، و واجبی از واجبات الهی را ترک نمودن، و عهد شکستن، و تعرب بعد از هجرت، و کفر به خدا، و ارتکاب چیزی که خدا وعده آتش بر آن نموده، و غنا و خوانندگی کردن و شنیدن، و در وصیت ظلم کردن، و دروغ بر خدا و رسول و ائمه گفتن، و غیبت کردن و شنیدن»

چنان که مشخص است، غیر از موارد بالا یا آنچه که صراحتاً برای آن وعده آتش داده شده است، صغیره بوده که با توبه قابل رفع است و البته با اصرار و عدم ناراحتی به جهت انجام آن تبدیل به گناه کبیره می گردد، با این وجود برخی تعدادی از گناهان صغیره را چنین شمرده اند: «نگاه کردن به نامحرم، تنها نشستن با زن اجنبی، لعنت گفتن بر انسان و یا حیوان، گریه کردن به آواز بلند بر میت و مرده، سخن گفتن در وقت خطبه جمعه و عیدین، نشست و برخاست با افراد و اشخاص فاسق و فاجر، خندیدن در نماز و یا گریه و اندوه کردن به علت غم، شنیدن غیبت مسلمان و سکوت کردن در برابر غیبت کننده، عبور کردن از روی شانه های نماز گذاران در مسجد، در خنده و شوخی افراط نمودن و از حد تجاوز کردن، داخل کردن نجاست و ناپاکی در مسجد، ایستاده بول نمودن «بدون عذر شرعی»، روزه گرفتن در ایام ممنوعه، سفرکردن زن بدون محرم، فحش گفتن و زبان درازی کردن، طرفداری کردن از باطل و از انسان ظالم، پوشیدن عیب مال و جنس در وقت فروختن آن، اراده خلاف وعده، در وقت وعده کردن به کسی، تلاوت قرآن کریم در حالت جنابت، حیض و نفاس، در وقت قضای حاجت روی و یا پشت به طرف قبله کردن، تأخیر در پرداخت زکات و رفتن به حج فرضی بدون عذر شرعی، جلوی گیری از ورود اشیا

خوردنی و مورد نیاز مردم «گندم.....» جهت گران فروختن، بوسیدن دست مردم غیر از «والدین، معلم و یا یک بزرگواری»، ترک سخن گفتن با برادر مسلمان بیش از سه روز بدون عذر شرعی، بدون از تحقیق از جانب کسی دعوا کردن و دفاع نمودن، داخل شدن شخص جنب و ناپاک به مسجد، اداء کردن زکات از مال پست و خراب، حسودی کردن با دیگران، بد گمانی نسبت به مسلمانان، راز کسی را به دیگران افشاء کردن، انداختن نجاست و پلیدی در راه مردم، امام قرار دادن کسی که، مردم از او راضی نیستند، ضایع کردن وقت در چیزهای بیهوده و باطل «لهو و لهب»، بی جهت به بام خانه و غیره بالا رفتن «طوریکه داخل خانه های مردم دیده شود»، خرید و فروش بعد از اذان نماز جمعه «وقت خطبه امام و ادای نماز جمعه»، بستن دندانها به سیم طلا «از روی تکبر و فخر»، گفتگو و سخن دنیوی زدن در مسجد، پرورش سگ «بدون عذر شرعی»، نماز خواندن در اوقات مکروه، راه رفتن با فخر و تکبر، بردن بچه های کوچک و خوردسال و یا دیوانه به مسجد که احتمال کثیف کردن مسجد باشد». (کرمانشاهی، بی تا، ص ۲۶۳).

#### ۲-۳-۲ حکم عروض فسق

اکنون که حدود و ثغور مساله معین گردید، باید حکم عروض فسق به قاضی معلوم گردد. بنا بر آنچه تا کنون بررسی شد، آنچه که مشخص و معین می باشد، این است که با انجام هر کدام از آنچه در گناهان کبیره گفته شد و با تکرار آنچه که در گناهان صغیره بیان شد، انزال قاضی قطعی است؛ به این دلیل که اولاً مبنا ما کلام مرحوم محقق حلی در شرایع الاسلام است که بر این اساس چون وجود عدالت و ایمان برای قاضی از بدیهیات است، لذا چون ایشان از عدالت خارج شده است و خروج از عدالت مانع از ولایت می گردد، پس این شخص نمی تواند ولی غیر باشد، برای این مطلب که وجود ایمان و عدالت برای قاضی واجب است، علاوه بر این که مطلبی بدیهی است، سخن شیخ انصاری نیز وجود دارد که ایشان ادعای اجماع می نمایند: «در قضاوت شرط است که قاضی، دارای بلوغ و عقل

و ایمان و عدالت و طهارت مولد باشد به اجماع محقق و منقول که در مسالک و کفایه و ریاض آمده است.» (دزفولی، همان، ص ۲۹).

هم چنین مرحوم شهید ثانی در حاشیه ارشاد می فرماید: «مطلب اول، این است که برای کسی که می خواهد متصدی منصب قضا باشد، شرط است که بالغ، عاقل باشد و دارای ایمان و عدالت باشد. (عاملی، شهیدثانی، ۱۴۱۳، ص ۳).

بنا بر این مشهور فقها شرایط مذکور را برای مقام قضاوت لازم می دانند و موضوع عدالت و ایمان را برای قاضی امر بدیهی دانسته اند، لذا از بیان موارد بیشتر خودداری می نمایم.

### نتیجه گیری

از تحقیقات و بررسی های صورت گرفته به این نتیجه رسیدیم، که در فقه اسلامی یک سلسله شرایط برای شخص قاضی وجود دارد که اگر وجود نداشته باشد، موجب عزل یا انعزال قاضی از منصب قضاوت می شود، رأی و نظریه مشهور فقهای امامیه و سیره عقلا بر این است که وجود مصلحت و پیدا شدن فرد اصلح دو عامل مهمی می باشد که موجب عزل قاضی از منصب قضاوت می شود، مثلاً در فقه اسلامی کمال عقل و ملکه عدالت از جمله شرایطی هستند که شخص قاضی باید متصف به این صفات باشد. از این رو مطابق نظر فقها کشف عدم وجود کمال، عروض جنون و فسق و کشف عدم وجود طهارت مولد، از اسباب اجماعی انعزال قاضی است، ولی در مورد عروض نسیان، عدم وجود ذکورت و یا تغییر جنسیت، و زوال قدرت کتابت و سمع و بصر که موجب انعزال قاضی از منصب قضاوت شود، نه تنها که اجماعی بر آن وجود نداشته، بلکه دلیلی محکم که بشود به آن تمسک کرد نیز وجود ندارد.

## فهرست منابع

### قرآن کریم

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۵ جلدی، المكتبة العلمیة - بیروت، ۱۳۹۹هـ.
۲. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت، چ سوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۳. اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۴. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحدیثه)؛ مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۳.
۵. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۶. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکره الفقهاء (ط - القدیمة)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۳۸۸ هـ.ق.
۷. حلّی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۷.
۸. حلّی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۹. حلّی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، مؤسسه سیدالشهداء(ع)، چ ۱، قم، ۱۴۰۵.

۱۰. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، القضاء و الشهادات (للشیخ الأنصاری)، در یک جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق
۱۱. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - القدیمه)، ۳ جلد، منشورات دار الذخائر، قم - ایران، اول، ۱۴۱۱ هـ ق
۱۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، تهران، چ دوم، ۱۳۳۷ هـ ش.
۱۳. صاحب، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ۱۱ جلد، عالم الکتب - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۴ هـ ق.
۱۴. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ ق.
۱۵. عمید، حسن، فرهنگ عمید جیبی، میلاد نور، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۹
۱۶. عمیدی، سید عمید الدین بن محمد اعرج حسینی، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۱۶
۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۹ جلد، نشر هجرت - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ هـ ق.
۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، نشر هجرت، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ ق
۱۹. قمی، محمد مؤمن، مبانی تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (س)، ۱۳۶۸
۲۰. کرمانشاهی، محمد علی، مقامع الفضل، مؤسسه علامه المجدد وحید بهبهانی، قم ۱۴۲۱
۲۱. گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی، کتاب القضاء (للکلبایگانی)، چ ۱، مرکز الحقائق الاسلامیه، ۱۴۳۲

۲۲. مدنی، جلال الدین، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، چ ۳، نشر پایدار، تهران، ۱۳۸۹
۲۳. مشکینی، میرزا علی، **مصطلحات الفقه**، بی نا، بی جا، بی تا.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۳ ش.
۲۵. موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله (ترجمه مؤسسه) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ه.ش.
۲۶. موسوی خمینی، سید روح الله، صحیفه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۴، تهران
۲۷. النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ بیروت، ۱۳۶۲ ش،
۲۸. نراقی، مولی محمد بن احمد، مشارق الأحکام؛ بی جا، بی تا.
۲۹. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، العروة الوثقی (المحشی)، ۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ ه ق